

دوفصل نامه علمی - تخصصی پرتو خرد

سال دوازدهم، شماره ۲۲،

پاییز و زمستان ۱۴۰۰

صص ۱۰۳-۱۳۱

صور حیات در اندیشه‌ی ویتگنشتاین

ظاهر یوسفی *

چکیده

مفهوم صورت زندگی بنیادی‌ترین مفهوم در منظومه مفاهیم ویتگنشتاین متأخر است، با این حال ویتگنشتاین خود چنانکه اقتضاء رویکرد اوست تعریف روشنی از آن به دست نداده و چه بسا عمداً آن را به صورت پر ابهام به کار برده است. این جستار، ضمن اشاره اختصاری به برخی از تفسیرهای موجود در این باب، تلاش نموده است صورت زندگی را در پیوند با دیگر مفاهیم فلسفه متأخر ویتگنشتاین بررسی نموده و به مشخصه‌های پردازد که به این مفهوم نقش محوری در اندیشه ویتگنشتاین می‌بخشد. با گذر از نظریه‌های تبیینی در باب پدیدارهای زبانی و بذل توجه به کاربرد عملی زبان، صورت زندگی همچون امر داده شده و خود بدیهی و حقیقت نهایی توضیح ناپذیر ظاهر می‌شود که بنیاد رویه‌های کاربرد زبان، بنیان توافق و مرجع نهایی صدق و کذب است. امری که هیچ چیز خارج از آن وجود ندارد و منبع همه آشکارگی‌ها است.

واژگان کلیدی: صورت زندگی، بازی‌های زبانی، عمل نامدل، امر داده شده، ویتگنشتاین متأخر.

* دانشجوی دکترای فلسفه علوم اجتماعی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

Z_yusufi115@yahoo.com

مقدمه: اشاره کلی به فلسفه زبان ویتگنشتاین

ویتگنشتاین فیلسوف زبان است، چنان که خود گفته: «فلسفه سراسر سنجش زبان است» (ویتگنشتاین، ۱۳۷۱، ۳۲). دغدغه اساسی او مسئله فهم، معنا و بی معنایی است که زبان واسطه مناسب برای آن است. ویتگنشتاین به این همانی اندیشه و زبان قائل است و باور دارد که مسائل فلسفه از عدم فهم درست منطق زبان ناشی می شود ولی از طریق ایضاح منطقی زبان قابل حل است. (ویتگنشتاین، ۱۳۷۱، ۳۲). این مسئله که زبان چگونه واقعیت را بازنمایی می کند، پرسش مرکزی هر دو دوره فکری او به حساب می آید؛ اما نگاه وی در باب منطق زبان در دو دوره فکری اش از اساس متفاوت و با دو روش کاملاً ناهمگون پی گیری شده است.

رساله منطقی - فلسفی (تراکتاتوس) که تفکر اولیه ویتگنشتاین در آن ظهور یافته است، معناداری گزاره ها را در قالب «نظریه تصویری گزاره ها» توضیح می دهد. ایده مرکزی رساله این است که زبان نظامی از گزاره های تصویر کننده جهان است. برحسب این ایده، زبان دارای ساختمان منطقی زیربنایی است و فهم این ساختار حدود و ثغور آنچه را که می توان به روشنی و معنادار سخن گفت نشان می دهد. «این که جهان، جهان من است، در این جنبه خود را نشان می دهد که مرزهای زبان من (مرزهای آن تنها زبانی که من می فهمم)، به معنای مرزهای جهان من اند» (ویتگنشتاین، ۱۳۷۱، ۹۰). زبان با عناصر، اجزاء و ترکیباتش، اجزاء و ساختار جهان را بازنمایی می کند. در نظریه تصویری معنا، جهان و زبان از ساختارهای متناظر باهم برخوردارند و هر سطحی از ساختار زبان با سطحی از ساختار جهان مطابقت دارد. این دیدگاه بر این فرض استوار است که جهان از اعیان بسیطی تشکیل شده است که به صورت واقعیت ها ترتیب یافته است و گزاره ها بر ساخته از نام های این اعیان بسیط اند.

ویتگنشتاین با قیاس گزاره به تصویر، مدعی بود که گزاره نوعی تصویر است و هر گزاره‌ای از عناصری (نام‌هایی) ترکیب یافته است که در ارتباط خاصی با یکدیگر قرار دارند. گزاره تا آنجا انعکاس‌دهنده وضعیت ممکن امور است که عناصر این گزاره (نام‌های معلوم) حاکی از اعیان بسیط باشد و ترکیب نام‌های داخل گزاره‌ها پیکربندی و ترتیب ممکن اعیانی را به تصویر می‌کشد که نام‌ها بر آن‌ها دلالت دارند. پس «نام» اصلی‌ترین واحد نشان‌دهنده زبان است (مک‌گین ۱۳۸۹، ۶۰).

چنین پنداشتی از زبان به مثابه نظامی از گزاره‌ها که هر یک از آن‌ها تصویری از وضعیت ممکن امورند تا حدودی ناشی از پیشرفت منطق جدید در تدقیق زبان تفکر بود که متفکرانی همچون فرگه و راسل ارائه داده بودند (مک‌گین ۱۳۸۹، ۶۰). به هر حال نظریه تصویری معنا بین زبان و علم دقیق حساب و بین گزاره‌ها و تصویرها البته نه به عنوان آنچه هست و نه به عنوان موضوعی برای قیاس که می‌تواند برای روشن شدن نحوه عملکرد زبان ما مورد استفاده قرار گیرد، بلکه به منظور توضیح ذات زبان به عنوان تصویر پیش‌انگاشته که واقعیت باید منطبق با آن باشد، دست به مقایسه می‌زند (مک‌گین ۱۳۸۹، ۶۰). در این راستا رساله تلاشی است در جهت شرح و تفصیل شیوه‌هایی که زبان جهان را تصویر می‌کند.

ویتگنشتاین در فلسفه متأخر خود که بیان قاطع آن در پژوهش‌های فلسفی ظهور یافته است، چرخشی بنیادین نسبت به موضع خود در رساله انجام داد. رساله تحلیل معناداری را از طریق «ایضاح منطقی زبان» ممکن می‌دانست. این طرح مستلزم نگاه استعلایی نسبت به زبان است. قابلیت زبان در تصویر جهان در رساله

دو فصل نامه علمی - تخصصی پرتو خرد/ سال دوازدهم، شماره ۲۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۰ - ۱۰۶

نیازمند بنیان‌های مشترک و استعلایی^۱ است که بتواند هم‌ریختی میان جهان و زبان را فراهم آورد. به عبارتی رساله به نحوی در پی ارائه حدود و شرایط امکان معنا است و این امر از طریق نقادی زبان یعنی تعیین حدود و ثغور زبان به جای نقادی عقل دسترس‌پذیر می‌شود. نقادی و ایضاح منطقی زبان شالوده‌های استعلایی زبان را به سان شرایط امکان معنا طرح می‌کند. از این رو برخی گفته‌اند: رساله «یافته‌های خود را از عام‌ترین خصوصیات زبان استنتاج می‌کند» (کافیلد ۱۳۹۲، ۳۵۱). در واقع یافتن بنیادهای شبه‌استعلایی در زبان و ساختار زبان که از خصوصیت نگاه منطقی ویتگنشتاین به مسئله ناشی می‌شود، این امکان را فراهم می‌آورد که برای زبان و جهان ترکیب مشابهی را لحاظ و از این طریق امکان گزاره‌های معنادار در زبان را بررسی نماید.

فرض بنیادین نظریه تصویر معنا، وجود جفت شدن دوبه‌دوی نام‌ها و اعیان بسیط است، امری که در زبان روزمره و عادی یافت نمی‌شود؛ بلکه به کمک تحلیل می‌بایست آشکار شود. از این رو ویتگنشتاین به سمت فرض دو نظام آرمانی سوق می‌یابد: نظام آرمانی گزاره‌هایی که به وسیله رشته‌ای از نام‌های منطقاً صحیح اعیان ساده طرح شده است و نظام واقعیت‌های اتمی ممکن، یعنی آنچه اجزای اصلی و سازنده و فسادناپذیر واقعیت را برمی‌سازد. فرض وجود این دو نظام آرمانی اساس قابلیت زبان را برای تصویر جهان مستحکم می‌سازد. اشتیاق ویتگنشتاین به تبیین توانمندی‌های تصویری زبان او را به سوی مسلم انگاشتن دستگاه آرمانی تماماً تحلیل‌شده یعنی گزاره‌های مقدماتی که در پشت زبان روزمره ما پنهان است

۱. این که ویتگنشتاین چه اموری را به سان بنیان‌های شبه‌استعلایی معنا مشخص می‌کند، مسئله مهم و اساسی است که می‌بایست در جای خود بررسی شود و جویندگان با مراجعه به متن رساله و شروح آن می‌توانند این مسئله را پی بگیرند.

می‌کشاند، به‌سوی چیزی که باید در آنجا باشد ولو این‌که تاکنون آن را درک نکرده باشیم. (مک‌گین ۱۳۸۹، ۶۱).

اما ویتگنشتاین متأخر نگاه از بالا به پایین و انتزاعی رساله را کاملاً واژگون می‌کند. پژوهش‌ها گردشی ۱۸۰ درجه‌ای در پی طرح رویکردی از پایین به بالا است. به گفته ویتگنشتاین «پنداره از پیش اندیشیده ناب بودن بلورمانند را فقط با واژگون کردن کل بررسی خود می‌توانیم برطرف کنیم (ممکن است کسی بگوید: محور مرجع بررسی ما باید بچرخد، اما حول نقطه ثابت نیاز واقعی ما)» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰، بند ۱۰۸). پژوهش‌ها رویکرد منطقی و انتزاعی رساله را که بر بنیاد تأسیس نظریه‌ها و مدل‌سازی‌های کلی عمل می‌کرد با رویکرد مطالعه زبان در کاربرد روزمره و محیط طبیعی آن جایگزین نمود؛ یعنی زبان آن‌گاه که به کار می‌رود نه آن‌گاه که چون نظامی از کلمات و جملات جدا از کاربرد در نظر گرفته می‌شود. پژوهش‌ها به‌جای نگاه کردن امر بسیط و انضمامی از منظر امر انتزاعی، امر انتزاعی را برحسب امر بسیط و انضمامی و خصوصاً برحسب مثال‌هایی از کاربرد ساده زبان بررسی می‌کند. مثال‌ها و نمونه‌ها در این بررسی محوریّت می‌یابد.

ویتگنشتاین رویکرد جدید خود در پژوهش‌ها را مجموعه‌ای از تحقیقات «دستور زبانی» جزئی می‌داند که هر یک از آن‌ها به کارکرد مفصل حوزه‌ای از زبان ما می‌پردازد. (Wittgenstein 1958, 90). منظور ویتگنشتاین از «دستور زبان» متفاوت با کاربرد سنتی این اصطلاح است. هدف او از آن ترتیب دادن جمله‌ای نیست که از حیث نحوی خوش‌ساخت باشد. او دستور زبان را نه فقط از آن حیث که زبان نظامی از علانم در نظر گرفته می‌شود بکار می‌برد، بلکه به کاربرد ما از کلمات، به ساختار کاربرد عملی زبان به‌عنوان پدیدار زمانی و مکانی مربوط می‌داند که در حوزه‌های گوناگون به صورت‌های متفاوت وجود دارد (مک‌گین

دو فصل نامه علمی - تخصصی پرتو خرد/ سال دوازدهم، شماره ۲۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۰-۱۰۸

۱۳۸۹، ۳۶). رویکرد دستور زبانی ویتگنشتاین تغییر جهت اساسی از تبیین به توصیف است و او از اساس وظیفه فلسفه را توصیف می‌داند، نه تبیین. از دید ویتگنشتاین شیوه تفکری که از طریق تدارک نظریه و ساختن مدل به تبیین معناداری گزاره می‌پردازد از اساس اشتباه است که می‌بایست با رویکرد توصیف جزئیات موارد خاص کاربرد زبان در زندگی روزمره کاربران زبان، جایگزین شود. از این رو او توجه خود را به بررسی جزئیات فراموش شده و مثال‌های عینی از پدیدار زمانی - مکانی زبان، معطوف داشت. مثال‌های خاصی که ویتگنشتاین مورد بررسی قرار می‌دهد، مبنای صورت‌بندی دعاوی کلی یا نظریه‌ها در نظر گرفته نمی‌شود. نقد نظریه تصویر معنا مورد خاص و نمونه‌ای از موضع عام ویتگنشتاین درباره نفی رویکرد «تبیین فلسفی» به نفع رویکرد توصیفی است. او رویکردهای تبیینی، اعم از «ایدئالیسم»، «واقع‌گرایی» و یا «حس‌گرایی» را رد می‌کند و معتقد است که هر کدام از این‌ها در مقام تجزیه و تحلیل داده‌ها و امور واقع، زبان فرمال و صوری جدیدی ابداع می‌کنند و بر مبنای آن به زعم شان دست به تبیین و یا کشف واقعیت و یا صدور نظریه فلسفی جدید می‌زنند؛ اما در واقع آن‌ها به جای رد یا اثبات گزاره‌های ناظر به امور واقع فقط همان بازی زبانی را که در خارج از سپهر عمومی اختراع کرده‌اند رد یا اثبات می‌کنند (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰، بند ۴۰۲).

ویتگنشتاین با کمک شمار متنوعی از فنون، تلاش نمود تا پوچ بودن نظریه‌های تبیینی و ناکارآمدی مدل‌ها و تصویرها در تبیین پدیدارهای زبانی را آشکار سازد. او نشان داد که مدل‌ها و ایده‌آل‌ها که به ظاهر و در ابتدا تبیین‌گر به نظر می‌رسند اما در عمل هیچ ارتباطی با پدیده‌هایی که برای توضیح و تبیین آن‌ها طراحی شده‌اند، ندارند. از باب نمونه، نظریه تصویری زبان هیچ‌چیزی را درباره کاربرد عملی واقعی زبان تبیین نمی‌کند و فرض پیوند دلالتی میان نام‌ها و اشیاء و یا رابطه تصویرگری میان گزاره‌ها و امور واقع، ساده‌انگاری بیش از اندازه‌ای است

که کاملاً فاقد توان تبیینی است. ویتگنشتاین اظهار می‌دارد، نظریه تصویری زبان، تصویر «آرمانی»، «غریب» و «فوق‌العاده» و «یکتا»، از زبان ارائه می‌دهد و بدین طریق ما را در آن به بند می‌کشد و منظر و عینکی را فراهم می‌آورد که مانع می‌شود به بیرون از آن بنگریم. (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰، بندهای، ۸۱، ۹۳، ۹۴، ۱۱۵، ۱۰۳). ویتگنشتاین با رد تصویر آرمانی از زبان و برداشتن عینک و بذل توجه به کارکردهای عملی خاص زبان در بافت‌های گوناگون زندگی روزمره، به تدریج آشکار می‌سازد که «هیچ‌چیزی خارج از امر روزمره در کار نیست» (Wittgenstein 1958, 94) و «هر چیزی در معرض دید است و چیزی برای توضیح دادن نمی‌ماند» (Wittgenstein 1958, 126).

چون همه چیز آشکار و همواره در معرض دید است، نیازی به ساخت مدل‌های انتزاعی و فرض «اصول نظری» نیست آنچه نیاز است توصیف است؛ یعنی التفات به آشکارگی‌ها و یادآوری آن‌ها. غفلت از آشکارگی‌ها عامل افتادن در ورطه تبیین‌های فلسفی است. از دید ویتگنشتاین کار فیلسوف، گردآوری این یادآوری‌ها برای یک مقصود خاص است (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰، بند ۱۲۷). درواقع عامل این غفلت گویا خود این آشکارگی و در معرض دید بودن امور واقع است. آشکارگی ناشی از چیست؟ تحلیل‌های ویتگنشتاین که در ادامه خواهد آمد، نشان می‌دهد، سرچشمه آشکارگی‌ها «صورت زندگی» است. به لحاظ هستی‌شناختی، آنچه اصیل است و به خاطر افتادن تبیین‌های فلسفی به دست فراموشی سپرده شده است، «امر داده‌شده» یعنی «صورت زندگی» است که از وجه معرفت‌شناختی با کار بستن توصیف فلسفی (کاربرد) باید به آن بازگردیم. صورت زندگی در ویتگنشتاین متأخر جایگزین جست‌وجوی توجیهات عمیق‌تر و بنیادی‌تر (متافیزیکی، استعلایی، یا مادی و تقلیل‌گرایانه) دیگر فیلسوفان در مواجهه با مفاهیم است. (گریلینگ، ۱۳۸۸، ۱۴۰). صورت زندگی

دو فصل نامه علمی - تخصصی پرتو خرد/ سال دوازدهم، شماره ۲۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۰ - ۱۱۰

بنیان رویه‌های کاربرد زبان است و تمام پرسش‌ها در نهایت به آن ختم می‌شود «و فراتر از آن دیگر نه نیاز است که چیزی گفته شود و نه می‌توان چیزی گفت» (گیرلینگ، ۱۳۸۸، ۱۴۱).

معنا به مثابه کاربرد

رویکرد دستور زبانی مبتنی بر توصیف ویتگنشتاین نشان می‌دهد که معنای گزاره را نه تصویرگری آن از امر واقع بلکه کاربرد آن تعیین می‌کند. در این راستا او جمله معروف خود را اعلام می‌دارد: «معنای یک واژه کاربرد آن در زبان است» (Wittgenstein 1958, 43)؛ یعنی معنای یک واژه را می‌توان از طریق کاربردهای متفاوت آن به دست آورد. او برای ایضاح مقصود خود به تمثیل‌هایی اشاره می‌کند؛ از جمله زبان را به یک جعبه ابزار مقایسه می‌کند و نقش واژه‌ها را مانند کاربرد ابزارهای متنوع می‌داند (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰، بند ۱۱)؛ لذا با بیانی واضح می‌گوید: نشانه به تنهایی مرده است اما کاربرد است که به آن زندگی می‌دهد. (Wittgenstein 1958, 432). یا با بیان تمثیل گونه اظهار می‌دارد: «معنای واژه نوعی شغل (employment) برای آن است» (ویتگنشتاین ۱۳۸۷، بند ۶۱). او با این روش توجه ما را به تفاوت‌های عمیقی جلب می‌کند که در اشکال کاربردی وجود دارد که مشخص‌کننده حوزه‌های گوناگون زبان است.

شاخص‌ترین تغییر در رویکرد جدید ویتگنشتاین همانا حرکت از دیدگاه ذهن‌گرایانه و فردی در مورد معنا به دیدگاه اجتماعی است. تغییر جهت از تصویر به کاربرد همانا زبان فردی و شخصی رساله را به یک فعالیت همگانی در پژوهش‌ها بدل می‌کند که در زیست اجتماعی و مشارکت فعال ما در بازی‌های زبانی و قواعد یک جامعه زبانی ریشه دارد. «ما داریم درباره پدیده همگانی زبان حرف می‌زنیم، نه درباره یک موجود خیالی غیر مکانی و زمانی» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰، بند ۱۰۸).

ویتگنشتاین با جای دادن زبان در زندگی روزمره و فعال گویندگان، زبان را به پدیده پرتنوع و پیچیده و سیال بدل می‌سازد که واجد یک منطق زیربنایی نیست بلکه دارای منطق‌های متعدد و روش‌های گوناگون است که آشکارسازی آن‌ها تنها از طریق توجه به عملکرد آن‌ها ممکن است. «واضح است که نمی‌توان حدس زد که فلان واژه چه کار ویژه‌ای دارد باید به کاربرد آن نگاه کرد و از آن یاد گرفت» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰، بند ۳۴۰).

منظور ویتگنشتاین از این که معنای جمله کاربرد آن است این نیست که دو واژه «کاربرد» و «معنا» مترادف‌اند بلکه مراد او از کاربرد یک اصطلاح، شرایط خاص و محیطی است که آن اصطلاح در آن گفته یا نوشته می‌شود. البته، کاربرد در نظر ویتگنشتاین چیزی بیرون از زبان نیست؛ لذا او چستی معنا را با ارجاع به چیزی غیر از معنا توضیح نمی‌دهد. او اظهار می‌دارد که چنین نیست که بگوییم «اینجا کلمه، آنجا معنا» - آن گونه که از پول و از گاوی که با آن می‌توان خرید، می‌شود جداگانه سخن گفت. معنای یک کلمه و کاربرد آن بهتر است با ارزش پول و کاربرد آن مقایسه شود (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰ بند ۱۲۰). پول، در یک جامعه خاص، به خاطر روش استفاده از آن ارزش دارد. بر این اساس می‌توان گفت «ارزش پول کاربرد آن است». به همان سان می‌توان گفت معنای جمله کاربرد آن در زبان است.

زبان از دید ویتگنشتاین چیزی است که ردوبدل می‌شود و واژگان می‌روند و می‌آیند و نحوه تعامل‌ها را تغییر می‌دهند. از این رو ویتگنشتاین اظهار می‌دارد که یک مصداق از نماد زبانی هنگامی که به بازی گرفته می‌شود، یعنی هنگامی که در بازی زبانی اظهار می‌شود، کاربرد پیدا می‌کند. (کانفیلد ۱۳۹۲، ۳۴۹). تنوع کاربردهای واژه به تنوع همان بازی‌های زبانی است که در آن‌ها نقش ایفا می‌کنند.

کاربردها و بازی‌های زبانی

اصطلاح «بازی زبانی»^۱ همانا محوری‌ترین اصطلاح در فلسفه متأخر ویتگنشتاین است. (کانفیلد ۱۳۹۲، ۳۴۹). با این همه ویتگنشتاین هیچ شرح عامی از چیستی بازی زبانی و هیچ معیاری برای تشخیص و تفرد بازی زبانی ارائه نمی‌دهد. او -چنان‌که اقتضای موضع کلی اوست- فقط به ذکر نمونه‌ها و موارد منفرد از بازی‌های زبانی بسنده کرده است.

ویتگنشتاین در بند ۷ پژوهش‌ها مفهوم بازی زبانی را به فعالیت‌های چندی اطلاق کرده است:

۱. «در عمل کاربرد زبان^۲ یکی از طرفین واژه‌ها را به زبان می‌آورد، دیگری طبق آن‌ها عمل می‌کند».

۲. فرایندی که در زبان‌آموزی رخ می‌دهد. معلم به آجر اشاره می‌کند و زبان‌آموز واژه‌ای را ادا می‌کند. یا این‌که شاگرد به دنبال معلم واژه‌ها را ادا می‌کند. (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰، بند ۷).

در اینجا ویتگنشتاین بازی زبانی را هم بر فرایندی که بدان وسیله به کودکان زبان آموزش داده می‌شود و هم در پیوند به فعالیت کاربرد زبان در زمینه معین (مانند فعالیت بنایی و...) اطلاق کرده است. برخی از شارحان ویتگنشتاین بر این رأی‌اند که ویتگنشتاین در کتاب قهوه‌ای این اصطلاح را در مورد تصور نخست به کار برده اما در پژوهش‌ها، تصور دوم از اهمیت بسیار بیشتری برخوردار گردیده است. (مک‌گین ۱۳۸۹، ۷۱).

1. Language games

۲. اشاره به بند دوم پژوهش‌ها دارد. در آنجا موقعیت تعاملی میان بنا و دست‌یار او وصف شده است. یک بنا و شاگردش وجود دارند. مصالح ساختمان که عبارت است از بلوک‌ها، ستون‌ها صفحه‌ستون‌ها و تیرآهن‌ها. این دو نفر دارای زبانی هستند که... ویتگنشتاین این واژگان و اعمال و رفتار که با آن‌ها گره‌خورده را یک بازی زبانی می‌نامد.

ویتگنشتاین کامل‌ترین فهرست بازی‌های زبانی را در پژوهش ۲۳ ارائه کرده است. از دید او زبان پدیده‌ی یکنواخت نیست بلکه پرتنوع و ناهمگون است. او در پاسخ به پرسشی که چند نوع جمله وجود دارد؟ می‌گوید: «انواع بی‌شماری وجود دارد: انواع متفاوت بی‌شماری از کاربرد چیزهایی که «نماد»، «واژه» و «جمله» می‌نامیم وجود دارد. این کثرت چیزی ثابتی نیست که یک‌بار برای همیشه داده‌شده باشد؛ بلکه سنخ‌های تازه‌ای از زبان، می‌توانیم بگوییم بازی‌های زبانی تازه‌ای، به وجود می‌آیند و سنخ‌های دیگری منسوخ و فراموش می‌شوند» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰، بند ۲۳). کثرت بازی‌های زبانی را در نمونه‌های زیر می‌توانید مرور کنید: دستور دادن و اطاعت از آن، توصیف ظاهر اشیاء، گزارش دادن، تأمل کردن بر یک رویداد، آزمودن یک فرضیه، نمایش آزمایش‌ها در جدول‌ها و نمودارها، داستان‌پردازی، بازی در نمایش‌ها، آوازخوانی، حدس معما، لطیفه‌گویی، ترجمه از زبانی به زبان دیگر، خواهش کردن، تشکر کردن، فحش دادن، خوشامدگویی و نیایش کردن (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰، بند ۲۳). ویتگنشتاین بازی زبانی را به مثابه الگوهایی برای نظریه‌های فلسفی جعل می‌کند. مثلاً برای شرح افلاطون از نام‌گذاری در ثائیتوس^۱ (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰، بندهای ۶۴، ۶۰، ۴۸) و برای نظریه توصیفات راسل آن‌گونه که در رساله به کاررفته است (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰، بند ۶۰).

این‌ها و موارد دیگر نمونه‌هایی‌اند از آنچه ویتگنشتاین «بازی‌های زبانی» می‌خواند. او با برچسب زدن بازی زبانی به این موارد این‌چنین نشان می‌دهد که بازی زبانی به هر فعالیتی مربوط می‌شود که در آن زبان در زمینه و سیاق یا نحوه زیست معین به کار برده شود.

ویتگنشتاین با الهام از استعاره «بازی» و تشبیه زبان به آن به بصیرت‌های جدید و مهمی درباره زبان می‌رسد.

۱. **ماهیت زبان:** نگاه ذات‌انگار به زبان که در رساله نیز انعکاس یافته است، صورت نوعی و ساختار منطقی واحد از زبان را فرض می‌گیرد اما ویتگنشتاین در تلقی جدید خود از زبان، چنین فرضی را انکار می‌کند. «آنچه ما «جمله» و «زبان» می‌خوانیم، واحد صوری که خیال می‌کردیم را ندارد، بلکه خانواده‌ای از ساختارهایی است که کمابیش به یکدیگر ربط دارند» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰، بند ۱۰۸). در این تلقی جدید زبان فاقد ذات و ساختار واحد است. در میان صورت‌های مختلف زبان هیچ‌وجه مشترکی وجود ندارد، دقیقاً همان‌گونه که همه بازی‌ها واجد ذات واحد و یا مشخصه مشترکی نیستند که در آن اشتراک داشته باشند. اگر خصوصیت یا خصوصیات مشترکی بین تمام بازی‌ها وجود ندارد، آن‌گاه عنصر قوام‌بخش پدیده بازی چیست؟ کاربران زبان هنگام استعمال واژه «بازی» چگونه افاده معنا می‌کنند و چگونه برای مفهوم بازی تعیین حدود می‌کنند و بازی را از غیر آن تمیز می‌دهند؟ استعاره «شبهات خانوادگی» برای حل این معما به کار ویتگنشتاین می‌آید.

وی در فرازی از پژوهش‌ها، وجود مشخصه مشترک میان تمام بازی‌ها را انکار می‌کند. ویژگی‌هایی از قبیل بردو باخت، سرگرمی، رقابت، یا قاعده‌مداری و مهارت، هیچ‌کدام میان تمام انواع بازی‌ها مشترک نیستند؛ اما در عوض میان بازی‌ها شبکه پیچیده‌ای از تشابهات و ارتباطاتی وجود دارد که باهم همپوشانی دارند و متقاطع هستند. درست همان‌گونه که اعضای یک خانواده شباهت‌هایی در رنگ چشم، قامت، چهره، طرز راه رفتن و نحوه سخن گفتن و ... دارند اما لزوماً هر یک از این خصوصیت‌ها میان تمامی اعضای خانواده (مادر، پدر، خواهرها، برادرها) به نحو یکسانی دیده نمی‌شود. (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰، بندهای ۶۶، ۶۵).

نتیجه اینکه وجود مشابتهای مترابط و متقاطع، مفهوم بازی را همان‌گونه که هنگام بافتن ریسمانی رشته‌ای را روی رشته‌ای می‌تابانیم گسترش می‌دهد. قدرت و استحکام ریسمان در آن نیست که فلان رشته در تمام طول آن امتداد دارد بلکه در گرو آن است که تعداد زیادی از رشته‌های متداخل وجود دارد. (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰، بند ۶۷). به باور ویتگنشتاین این خصیصه بازی ویژگی مشترک آن با زبان است. به جای پیدا کردن چیزی که در همه آنچه زبان خوانده می‌شود، می‌گوییم این پدیده‌ها یک چیز مشترک ندارند که ما را وادارد برای همه‌شان یک واژه را به کار گیریم، - اما به بسیاری طرق متفاوت با یکدیگر مربوط هستند و به دلیلی این رابطه یا این روابط است که همه‌شان را «زبان می‌نامیم» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰، بند ۶۵) این نکته به‌ویژه این امکان را فراهم می‌آورد که خرده‌زبان‌های خاص را «بازی‌های زبانی» بنامیم.

۲. تأکید بر تنوع و اختلاف در زبان: نگاه ذات‌انگار به زبان بر این فرض استوار است که یک گزاره کل زبان را پیش‌فرض می‌گیرد؛ یا به عبارتی، یک گزاره هرچه باشد کل فضای منطقی را با خود دارد، اما ویتگنشتاین با تشبیه زبان به بازی این امر را مردود دانسته و به جای آن به این حقیقت که هر جمله‌ای یک بازی زبانی را پیش‌فرض می‌گیرد تأکید می‌کند. (ملکوم ۱۳۸۰، ۱۱۶). نقش و کاربرد نشانه‌های زبانی در بازی‌های زبانی مختلف به تفاوت معنای آن‌ها منجر می‌شوند. چون حتی ساده‌ترین نشانه‌ها مثل یک نام، تنها در چارچوب یک بازی زبانی یک نام است، معنای نشانه دقیقاً نقش آن در این بازی است (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰، بندهای ۲۶۱، ۴۹). بر این اساس توجه به اختلاف در استعمالات و کاربردهای زبان بصیرت نوینی است که ویتگنشتاین بر آن تأکید می‌ورزد.

در سال ۱۹۴۸ ویتگنشتاین در پاسخ به دروری که از او پرسیده بود درباره فلسفه هگل چه فکر می‌کند، گفته بود: «به نظرم هگل همیشه می‌خواهد بگوید

دو فصل نامه علمی - تخصصی پرتو خرد/ سال دوازدهم، شماره ۲۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۰- ۱۱۶

چیزهایی که در ظاهر مختلف می‌نمایند درواقع یکسان هستند، حال آنکه علاقه من نشان دادن این است که چیزهایی که یکسان به نظر می‌آیند درواقع مختلف هستند. من درباره استفاده از شعاری برای کتابم فکر می‌کردم که آن را از شاه لیر اقتباس کردم که می‌گوید: «من اختلافات را به شما می‌آموزم» سپس می‌خندد. عبارت «متعجب خواهید شد» نیز شعار بدی نیست» (ویتگنشتاین، به نقل از مالکوم ۱۳۸۳، ۷۴). مالکوم شعار «متعجب خواهید شد» را متناسب پژوهش‌ها می‌داند و در ادامه اظهار می‌دارد: «ما بیشتر از این‌که از اختلافات موجود میان کلمات نایکسان تعجب کنیم، از اختلافاتی که یک کلمه واحد در زمینه‌ها و متن‌های مختلف پیدا می‌کند دچار شگفتی می‌شویم» (مالکوم ۱۳۸۳، ۷۵). ویتگنشتاین از باب نمونه نشان می‌دهد واژه «باور» در وضعیت‌های مختلف، معانی مختلفی می‌دهد؛ و چیز واحد به‌عنوان معنای کلمه باور وجود ندارد. (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰، بندهای ۵۷۵، ۵۷۷، ۵۷۶). ازاین‌رو کوشش برای ارائه تعریف تحلیلی از مفهوم آن امکان‌ناپذیر خواهد بود.

صورت زندگی به مثابه بنیاد رویه‌های کاربرد زبان

قیاس زبان با بازی به‌منظور القاء این امر نبود که زبان نوعی سرگرمی یا امر پیش‌پا افتاده است؛ بالعکس برای این منظور بود که ارتباط میان سخن‌گفتن با زبان و فعالیت‌های غیرزبانی مشخص شود. «اینجا با اصطلاح «بازی زبانی» قصد برجسته ساختن این واقعیت را داریم که سخن‌گفتن به زبان بخشی از یک فعالیت، یا بخشی از یک صورت زندگی است» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰، بند ۲۳). «از طریق مشارکت در اجرای بازی‌های زبانی است که زبان به زندگی ما پیوند می‌خورد» (ویتگنشتاین، به نقل از کنی ۱۳۹۲، ۲۴۵). زبان نظام انتزاعی از نمادها نیست بلکه بازی زبانی یک رسم و الگوی تعامل به لحاظ اجتماعی مقید است. استعاره بازی بر این دلالت دارد که کاربرد واژه‌ها به نحو گریزناپذیر با تعاملات انسانی

گره خورده است. یک واژه همانند علامتی در یک بازی، مهره شاه در شطرنج یا کارت آس در بازی ورق است. این اشیاء که به خودی خود بی‌جان‌اند وقتی در بازی به کار برده می‌شوند معنای خود را به دست می‌آورند (کانفیلد ۱۳۹۲، ۳۴۹).

مفهوم ویتگنشتاین از بازی زبانی ما را وامی‌دارد تا به زبان در جای طبیعی‌اش بیندیشیم یعنی آنجا که در زندگی کسانی که به آن تکلم می‌کنند. ویتگنشتاین تأکید می‌کند که نگاه انتزاعی به زبان هر آنچه لزوم ذاتی عملکرد واقعی زبان است از نظر می‌اندازد، درواقع با انتزاعی ساختن زبان حیات آن از آن ستانده می‌شود و به یک امر بی‌جان بدل می‌گردد که حتی توانایی آن در تصویرگری خود، محتاج تبیین می‌گردد. (مک‌گین ۱۳۸۹، ص ۷۱). ویتگنشتاین به واسطه مفهوم بازی زبانی، ما را به بُعد زمانی و مکانی زبان هدایت می‌کند و امیدوار است که به تدریج دریابیم که هیچ‌چیزی خارج از امر عادی در کار نیست (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰، بند ۹۴) و هر آنچه ما در جهت فهم ذات زبان به آن نیازمندیم در معرض دید قرار دارد و آشکار است. (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰، بند ۱۲۶).

از این منظر، بنیاد زبان اساساً در فعالیت‌های ساختارمندی است که «صورتی از زندگی» را می‌سازد و بدین خاطر است که صورت زندگی مفهوم محوری پژوهش‌ها به حساب آمده تا آنجا که برخی از شاگردان ویتگنشتاین برداشت وی از صورت زندگی را انقلاب واقعی در فلسفه دانسته‌اند که اهمیت اساسی در جامعه‌شناسی و معرفت‌شناسی دارد (Winch 1958, 40). دیگر شارحان ویتگنشتاین نیز ضمن تأکید بر اهمیت مفهوم صورت زندگی تلاش نموده‌اند این مفهوم را در نسبت با سایر مفاهیم ویتگنشتاین تفسیر نمایند.

کاربردهای صورت زندگی در پژوهش‌ها

ویتگنشتاین در چندین جا از پژوهش‌ها به مفهوم صورت زندگی صراحتاً

اشاره کرده است.

۱. در بند ۱۹، ویتگنشتاین درباره تنوع بازی‌های زبانی سخن می‌گوید و اظهار می‌دارد که می‌توان زبان‌های مختلفی را تصور نمود. وی در ادامه می‌گوید: «زبانی را تصور کردن به معنای تصور کردن صورتی از زندگی است» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰، بند ۱۹).

۲. در بند ۲۳ نیز تنوع جمله‌ها و تنوع کاربردهای آن‌ها، به عبارتی تنوع و تکثر بازی‌های زبانی موضوع بحث ویتگنشتاین است. در اینجا نیز ضمن اظهار این‌که بی‌شمار بازی زبانی می‌تواند وجود داشته باشد، می‌گوید: «اینجا با اصطلاح «بازی زبانی» قصد برجسته ساختن این واقعیت را داریم که سخن گفتن به زبان بخشی از یک فعالیت، یا بخشی از یک صورت زندگی است»

۳. در بند ۲۴۱ مسئله صدق موضوع بحث است که ویتگنشتاین آن را به توافق ربط داده و منشأ توافق را نه در سطح ایده و باور بلکه در درون اشکال زندگی نشان می‌دهد: «آنچه صادق و کاذب است آن چیزی است که آدم‌ها می‌گویند؛ و آنان در زبانی که به کار می‌برند توافق دارند. این نه توافق در عقاید بلکه در صورت زندگی است».

۴. در موضع دیگر مسئله سنجش نتایج صحیح یک محاسبه مطرح است؛ و ویتگنشتاین می‌گوید اگر از ابزارهای خاص مثلاً از کاغذ و جوهری در محاسبه استفاده می‌کردیم که به نحو عجیب و غریبی تغییر می‌کرد، ما با کمک حافظه و ابزارهای دیگر این تغییر را می‌فهمیدم اما این امور خودشان چگونه آزمون می‌شدند؟ او می‌گوید، صورت زندگی به مثابه امر داده‌شده مرجع نهایی است. «پس می‌توان گفت آنچه باید پذیرفته شود، امر داده‌شده، صورت‌های زندگی است» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰، ۳۹۷).

۵. در جایی دیگر ویتگنشتاین در پی توصیف پدیده انسانی «امید» است. او

توانایی چون امیدوار بودن را ویژه صورت زندگی انسانی به‌خاطر استعداد زبانی می‌داند. از دید او رابطه بین امید و زبان همچون رابطه بین حروف الف با و نویسندگی است. «پدیده‌های مربوط به امید، نحوه‌های خاص این صورت پیچده زندگی هستند» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰، ۳۱۰).

این موارد جزو مهم‌ترین تصریحات ویتگنشتاین در باب مفهوم صورت زندگی است که هرکدام تصویری از آن به دست می‌دهد. با کنار هم نهادن آن‌ها می‌توان انگاره‌ای از آن در ذهن ساخت. عبارت نخست، هرگونه فهمی از زبان را ملازم با درک صورت زندگی مربوط به آن می‌داند. بر این مبنا ویتگنشتاین می‌گوید «اگر شیر می‌توانست سخن بگوید، ما نمی‌توانستیم حرف او را بفهمیم» چون صورت زندگی شیر برای ما غیر ناآشنا و غیرقابل فهم است. فراتر از این ویتگنشتاین اظهار می‌کند اگر به کشور بیگانه‌ای با سنت‌های کاملاً ناآشنا سفر کنیم حتی اگر به زبان آن کشور هم مسلط باشیم باز مقصود آن‌ها را نمی‌فهمیم و از این نظر آن‌ها برای ما همچون معما می‌ماند (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰، ۳۹۳). قطعه دوم نقل شده از ویتگنشتاین صورت زندگی را امری عام‌تر و مبنایی‌تر از بازی‌های زبانی تصویر می‌کند که سخن گفتن به یک‌زبان بخشی از آن است. به عبارتی صورت زندگی از فعالیت‌های زبانی و غیرزبانی همچون یک کل ساخته می‌شود که بین عناصر آن ارتباط ناگسستنی برقرار است. عبارت سوم صورت زندگی را معیار صدق و کذب می‌داند و امکان این دورا تابعی از اشتراک در یک صورت زندگی می‌داند. قطعه چهارم صورت زندگی را همچون «امر داده‌شده» معرفی می‌کند. این مهم‌ترین وصف صورت زندگی است و می‌باید به معنای رادیکال آن درک شود. امر داده‌شده خود بدیهی و شالوده‌پرسش‌ناپذیر است که همه پرسش‌ها بدان ختم می‌شود. امری داده‌شده به‌صورت مألوف، بدیهی و مسلم پذیرفته می‌شود و همچون چارچوب مرجع حل مسائل عمل می‌کند. عبارت پنجم برخی از

دو فصل نامه علمی - تخصصی پرتو خرد/ سال دوازدهم، شماره ۲۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۰ - ۱۲۰

صورت‌های زیست انسان همچون امید را وابسته به زبان نشان می‌دهد لذا کسی که بر زبان احاطه ندارد فهمی از امید نمی‌تواند داشته باشد.

تفسیرهای مختلف صورت زندگی

صورت زندگی بنیادی‌ترین مفهوم در فلسفه متأخر ویتگنشتاین به حساب می‌آید. چنان‌که ملکوم اشاره کرده، کمتر کسی می‌تواند نقش این مفهوم را در اندیشه ویتگنشتاین مخدوش سازد (Garver 1990, 176)؛ اما با این‌همه ویتگنشتاین به اقتضاء رویکردی که در فلسفه متأخر خود اتخاذ کرده، جز اشارات موردی هیچ توضیح مفهومی در این باب نداده است و چه‌بسا چنان‌که ماکس بلاک اشاره کرده، عمداً این مفهوم را به صورت مبهم و رازآمیز به کار برده است (Garver 1990, 175) ابهام در مفهوم صورت زندگی باعث شده است که مفسرین ویتگنشتاین تفسیرهای متفاوتی از آن ارائه نمایند. هانتر چهار تفسیر ارائه شده از این مفهوم را به قرار ذیل فهرست نموده است:

۱. این همانی صورت زندگی و بازی‌های زبانی: بر اساس این تفسیر، صورت زندگی با بازی‌های زبانی بالفعل یکی دانسته می‌شود. بدین معنا که صورت زندگی همان بازی زبانی است که در زندگی به صورت بالفعل فرم و شکل پذیرفته یا استاندارد شده است. بازی‌های زبانی ممکن بسیاری را می‌توان تصور نمود ولی لزوماً همه آن‌ها در زندگی روزمره نقش آفرین نیستند.

۲. دیدگاه بسته- رفتار: ^۱ بر اساس این نگاه «صورت زندگی مجموعه‌ای از گرایش‌ات با روابط متقابل، برای رفتار کردن به شیوه‌های مختلف است». مجموعه‌ای که شامل افعال بیانی و حالت‌های مختلف بدنی مانند داشتن

حالت‌های خاص چهره، حرکات سر و دست، می‌شود. به عبارتی صورت‌های زندگی بسته‌های رفتاری صوری شده هستند که با بازی‌های زبانی ارتباط متقابل دارند. ما همان‌گونه که به انجام رفتاری علاقه‌مند می‌شویم، اشتیاق داریم در موقعیت مناسبی سخنانی را بر زبان بیاوریم. از باب نمونه اگر برای کسی بخواهیم دلسوزی کنیم همان‌طور که با زبان چیزی را می‌گوییم می‌بایست ژست‌ها و حالت‌های مخصوص این نوع، یعنی «بسته ترحم» را انجام دهیم.

۳. دیدگاه فرهنگی - تاریخی: بر اساس این نگاه یک صورت زندگی یک شیوه زندگی، یا یک حالت، شیوه یا سبک زندگی است که ارتباط وثیق با ساختار طبقه، ارزش‌ها، دین، انواع صنایع و بازرگانی و انواع بازآفرینی دارد که گروهی از مردم را توصیف می‌کند.

۴. نظریه طبیعی - تاریخی (تفسیر ارگانیسم): برخلاف سه تفسیر نخست که در تفسیرشان تمرکز بیشتر بر واژه (form) آلمانی داشتند، در این تفسیر بر واژه (leben) تأکید می‌شود. این نگاه مفهوم صورت زندگی را در زمره و طبقه مفاهیم زیستی دیگر چون رشد، تغذیه و... در نظر می‌گیرد و از این منظر صورت زندگی بیشتر مانند «چیزی مختص یک موجود زنده» است (Hunter 1968, 276- 278).

هرکدام از این تفسیرها طرف‌دارانی در بین شارحان ویتگنشتاین دارند که هر یک با استفاده از شواهدی در آثار ویتگنشتاین می‌کوشند بر صدق تفسیر خود استدلال نمایند. اینجا پرداختن به این مجادلات نه ضرورت دارد و نه ممکن است لذا به ذکر چند نکته کلی بسنده می‌کنیم.

یکم: گرچه کارکردهای زبانی بخش مهمی از صورت زندگی را تشکیل می‌دهد، اما صورت زندگی تماماً ماهیت زبانی ندارد و بین بازی‌های زبانی و صورت زندگی نسبت این‌همانی برقرار نیست. به گفته صریح ویتگنشتاین

دو فصل نامه علمی - تخصصی پرتو خرد/ سال دوازدهم، شماره ۲۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۰ - ۱۲۲

«سخن گفتن به یک زبان بخشی از یک صورت زندگی است». بر این اساس اعمال گفتمانی و غیر گفتمانی کلی را تشکیل می‌دهند که ارتباط ناگسستگی دوسویه و پیچیده بینشان برقرار است. مهم‌ترین نکته که ویتگنشتاین بدان توجه می‌کند، وجود ارتباط ناگسستگی میان بازی‌های زبانی و دیگر فعالیت‌های انسانی است به‌طوری‌که بدون شرکت در یک صورت زندگی، امکان به‌کارگیری بازی زبانی مربوط به آن وجود ندارد. به گفته سرل باید به زبان در عمل و یا به عبارت بهتر به بازی‌های زبانی در رابطه با نحوه عمل آن‌ها در درون شکل‌های زندگی نگاه کرد و سخن گفتن به آن را بخشی از گونه‌ای رفتار مداوم و معمولی و اجتماعی تابع قواعد بدانیم. (مگی ۱۳۷۲، ۵۵۳). چون زبان اجتماعی و قاعده‌مند است، برای فهم این قواعد باید داخل کردار واقعی مردم و به‌خصوص کردار و عاداتی که در زبان دارند راه ببریم و ببینیم که چه می‌کنند (مگی ۱۳۷۲، ۵۵۶).

ویتگنشتاین زمانی که می‌گوید سخن در باب پدیده خیالی لازمانی و لامکانی زبان نیست بلکه درباره پدیده زمانی و مکانی زبان است دقیقاً به همین نکته تأکید می‌کند، خصوصاً این‌که بین زبان و مهره‌های شطرنج قیاسی ترتیب می‌دهد تا بدین نکته وضوح بیشتری بخشیده باشد. «ما درباره پدیده مکانی زمانی زبان نه درباره یک موجود خیالی غیر مکانی و غیر زمانی... اما درباره آن همان‌گونه سخن می‌گوییم که درباره مهره‌های شطرنج هنگام بیان قواعد بازی، نه توصیف خصوصیات فیزیکی آن‌ها. این پرسش که واژه واقعاً چیست؟ همانند است با پرسش مهره شطرنج چیست؟» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰، بند ۱۰۸). نقش مهره منوط به قواعد تعریف‌کننده آن است، اما هر حرکتی را در هر وضعیتی نمی‌توان انجام داد. مهم نحوه به‌کارگیری آن در شرایط عمل و نحوه چینش آن با سایر مهره‌ها است. «یک حرکت در شطرنج فقط عبارت از حرکت دادن یک مهره به فلان طریق روی صفحه نیست... بلکه در اوضاع و احوالی است که «ما شطرنج بازی کردن»،

«حل یک مسئله شطرنج» و غیره می‌نامیم» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰، ۳۳)؛ بنابراین، آنچه اهمیت دارد همانا فن کاربرد زبان (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰، بند ۵۱) یا قواعد در وضعیت‌های مشخص است. این مهارت بسته به آن است که «ما چطور بار آمده و تربیت یافته‌ایم» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰، بند ۴۷) و این نیز وابسته به وجود حالت «بودن با دیگران» است (ویتگنشتاین ۱۳۷۸، ۱۵۹ - ۱۵۸)؛ یعنی به حضور در زیست جهان جمعی و مشارکت در تجربه همگانی بستگی دارد.

دوم: تفسیر ارگانیکی و همچنین تفسیر صورت زندگی به بسته‌ی صوری رفتار بیش از حد تقلیل‌گرایانه است. در یکی زندگی انسان در حد زندگی حیوانی تنزل داده می‌شود و دیگری زندگی انسانی را در چارچوب مدل رفتارگرایی قابل تحلیل می‌داند و باید گفت برچسب رفتارگرایی و طبیعت‌گرایی هیچ‌کدام مناسب ویتگنشتاین نیست. ممکن است مبنای فعالیت انسانی نیازها و قابلیت‌های زیستی باشد که تحت تأثیر فرهنگ به لحاظ تاریخی خاص تغییر شکل می‌یابند؛ بنابراین «شکل انسانی زندگی ما (به‌جای آنکه زیستی باشد) اساساً دارای ماهیت فرهنگی است. فهمیدن یا سهیم شدن در شکل زندگی گروهی از موجودات انسانی خاص به معنای تسلط یافتن یا به فهم بازی‌های زبانی ظریفی دست‌یافتن است که لازمه فعالیت‌های خاص آن شکل زندگی است. پیوند حیاتی میان زبان و نظام پیچیده کارهای عملی و فعالیت‌هایی که اسباب ارتباط جامعه است همان پیوندی است که مورد نظر ویتگنشتاین بر مفهوم شکل زندگی است» (مک‌گین ۱۳۸۹، ۷۹).

سوم: موجود انسانی از همان ابتدای تولد برای تکامل و رشد استعدادهای بالقوه‌اش نیازمند محیط به لحاظ کیفی متفاوت با حیوانات است. این محیط هم یک محیط طبیعی و هم یک محیط انسانی است. به این معنا که انسان برای انسان شدن می‌بایست نه تنها با محیط طبیعی خاص بلکه همچنان با نظام فرهنگی و اجتماعی خاصی در ارتباط متقابل قرار گیرند. در این چارچوب نوزاد انسانی شروع

دو فصل نامه علمی - تخصصی پرتو خرد/ سال دوازدهم، شماره ۲۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۰-۱۲۴

به آموختن می‌کند و به‌مرور چارچوب صوری برای فهم جهان برای او شکل می‌گیرد؛ بنابراین به‌خوبی روشن است که صورت زندگی در بستر مناسبات فرهنگی اجتماعی شکل می‌گیرد. ویتگنشتاین خود به‌صراحت اظهار داشته است که مفهوم زندگی (Life – Leben) را ضرورتاً در پویند با جهان درک کنیم. زندگی فیزیولوژیک و روان‌شناختی یقیناً زندگی نیست. «زندگی عالم (جهان) است» (ویتگنشتاین ۱۳۸۵، ۱۳۵). این که ویتگنشتاین زندگی دین‌دارانه را صورت مستقل از زندگی می‌داند (Wittgenstein 1966, 58) و اخلاق را تأمل در معنای زندگی یعنی آن چیزی که زندگی را سزاوار زیستن می‌کند، تعریف می‌کند (ویتگنشتاین، ۱۳۸۸، ۱۵)، بیانگر این نکته است که بافت فرهنگی و اجتماعی بعد مهمی از صورت زندگی است.

سرشت زبان از دید ویتگنشتاین همانند بازی رفتار هنجاری است که قاعده بر آن حاکم است و معنای واژگان به‌وسیله قواعد حاکم بر آن‌ها، تعیین می‌شود. به همین دلیل، پرسش از معناداری یک واژه به سؤال از چیستی تبعیت از قاعده منجر می‌شود که مجادلات زیادی را میان مفسرین ویتگنشتاین برانگیخته است. فارغ از این مجادلات، آنچه در اینجا اهمیت دارد تأکید ویتگنشتاین بر خصلت اجتماعی قواعد و ابتنای آن‌ها بر صورت‌های زندگی است. درست است که قاعده معیار معناداری و صحت را در اختیار ما می‌گذارد اما پیروی از قاعده یک امر درونی و رازآمیز نیست بلکه یک امر اجتماعی است که در جماعت وجود دارد و بر اساس توافق، قواعدی که ما از آن‌ها پیروی می‌کنیم تثبیت می‌شود. «واژه «توافق» و واژه «قاعده» با یکدیگر مربوط هستند، آن‌ها عموزاده هستند اگر به کسی استعمال یکی از آن‌ها را بیاموزیم استعمال دیگری را خواهد آموخت» (ویتگنشتاین ۱۳۸۰، بند ۲۲۴). این نکته که پیروی از قاعده اساساً فعالیتی مبتنی بر جماعت است، الزام می‌کند که هیچ چیزی را نمی‌توان رعایت «خصوصی» قاعده دانست و چون چنین

است «پیروی از یک قاعده» هم یک‌رویه است و اینکه فکر می‌کنیم داریم از قاعده‌ای پیروی می‌کنیم پیروی از قاعده نیست. پس پیروی از یک قاعده به‌طور «خصوصی» ممکن نیست» (ویتگنشتاین ۱۳۸۰، بند ۲۰۲).

در موارد دیگر ویتگنشتاین در توصیف پیروی از قاعده از کلمه «رسم» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰، بندهای ۱۹۹-۱۹۸). استفاده می‌کند. وی در جایی اشاره می‌کند که «پیش‌فرض کاربرد مفهوم «پیروی از قاعده رسم است. از این‌رو بی‌معنا است که بگوییم: فقط یک‌بار در تاریخ جهان، کسی قاعده (یا تابلوی راهنما) را دنبال کرده است. (یا بازی‌ای را انجام داده است، یا جمله‌ای را گفته است، یا جمله‌ای را فهمیده است؛ و مانند این‌ها)» (ویتگنشتاین به نقل از گیریلینگ، ۱۳۸۸، ۱۳۷).

چهارم: به‌کارگیری مفاهیم همچون «رسم» و «رویه» در توصیف پیروی از قواعد، علاوه بر اینکه بر جنبه‌های غیر فردی و اجتماعی بودن پیروی از قاعده دلالت دارد، بر این امر نیز دلالت دارد که قواعد همانا توجیه خویشتن هستند و مبنای خود را در رویه‌هایی درون جماعت کاربران می‌جویند؛ و همه چیز از قبیل درست و نادرست، صحیح و غلط، توافق و عدم توافق، جور بودن و جور نبودن، صدق و عدم صدق و... درون یک قاعده (نه قبل و یا بیرون از آن) شکل می‌گیرند و پیروی از قواعد چنان‌که چامسکی اشاره کرده، «پیروی از قاعده در زندگی معمولی... مادامی [ادامه خواهد داشت] که فرد خود را با رفتار اجتماعی یعنی «یعنی شیوه زندگی» آن انطباق دهد... [و این مستلزم] ارجاع به عرف یک جامعه است» (چامسکی، ۱۳۸۰، ۲۲۷). ویتگنشتاین چنان‌که قبلاً نقل شد، به‌صراحت بدین نکته اشاره نموده است. «پس می‌گویید توافق انسانی تصمیم می‌گیرد چه چیز صادق است و چه چیز کاذب؟ آنچه صادق و کاذب است آن چیزی است که آدم‌ها می‌گویند؛ و آنان در زبانی که به کار می‌برند توافق دارند. این نه توافق در عقاید

بلکه در صورت زندگی است» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰، بند ۲۴۱).

همین نکته است که نقش بنیادین مفهوم صورت زندگی در اندیشه متأخر ویتگنشتاین را نشان می‌دهد؛ زیرا صورت زندگی بنیان رویه‌هایی است که کاربرد زبان را تشکیل می‌دهند. از دید ویتگنشتاین، سلسله پرسش‌های مربوط به توضیح و یا توجیه مفاهیمی که در فکر و زبان ما وجود دارد، به‌زودی قطع می‌شود. چون صورت زندگی در بنیاد آن‌ها قرار دارد و مبنای توجیه‌شان را فراهم می‌آورد. صورت زندگی چارچوب مرجعی است که هنگامی که افراد زبان جمعی خود را می‌آموزند درون آن عمل می‌کنند. بدین ترتیب، یادگیری زبان یادگیری فرض‌ها و رویه‌هایی است که آن زبان به‌صورت ناگسستگی با آن‌ها پیوند یافته و عبارت‌ها، معنای خود را از آن‌ها می‌گیرند. به همین دلیل، دیگر نه نیاز به گفتن چیزی هست و نه می‌توان چیزی گفت. یعنی در تحلیل نهایی وقتی به صور حیات می‌رسیم همانا به جایی رسیده‌ایم که دیگر نمی‌توان برای آن دلیل و برهان آورد (گیرلینگ، ۱۳۸۸، ۱۴۱). ویتگنشتاین خود به صراحت اعلام کرده است: «اگر توجیه را به آخر رسانده باشم کفگیرم به ته دیگ خورده است و ورق من رو شده است. پس مایلم بگویم: «این فقط کاری است که می‌کنم [همین است که هست]» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰، بند ۲۱۷). «آنچه باید پذیرفت اموری داده‌شده - می‌توان گفت صورت‌های زندگی است» (گیرلینگ، ۱۳۸۸، ۱۴۱).

ویتگنشتاین در «در باب یقین» نقش چارچوب مرجع و بنیاد بودن برای تحلیل را که در پژوهش‌ها به «صورت زندگی» نسبت می‌داد، به «عمل نامدل» نسبت می‌دهد. «اما دلیل آوردن، توجیه شواهد، به پایان می‌رسد؛ - ولی پایان این نیست که پاره‌ای گزاره‌ها بی‌واسطه به ما صادق بنمایند، یعنی دیدن از جانب ما نیست، بلکه عمل کردن ماست که در بن بازی زبانی واقع است» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۷، ۲۰۴). این اعمال نیاز به توجیه ندارند بلکه خود توجیه

هستند: «چه چیزی آزمون آن تلقی می‌شود؟» - «ولی آیا این آزمون بسنده‌ای است؟ و اگر بله نباید در منطق به همین عنوان شناخته شود؟» - انگار استدلال هیچ‌گاه به پایان نرسد. اما این پایان یک پیش‌فرض نامدلل نیست، بلکه یک نحوه عمل نامدلل است» (ویتگنشتاین ۱۳۸۷، بند ۱۱۰). اظهاراتی از این دست نشان می‌دهد که معرفت و ایده‌ها و بازی‌های زبانی برخوردار از بنیاد پیشاتأملی از جنس عمل نامدلل هستند. «می‌خواهم بگویم، کودک می‌آموزد فلان طور واکنش نشان دهد؛ و با چنین واکنش نشان‌دادنی هنوز چیزی نمی‌داند. دانستن تازه در مرتبه‌ای بعد آغاز می‌شود» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۷، بند ۵۳۸). به عقیده ویتگنشتاین، این اعمال نامدلل به تدریج انسان را مجهز به جهان تصویر یا چهارچوبی برای نگرش به عالم می‌کند که مبنای هرگونه معرفتی باشد (ویتگنشتاین ۱۳۸۷، ۲۱۱). درواقع «جهان تصویر بنیان بدیهی پژوهشی است و از این حیث ناگفته هم می‌ماند» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۷، بند ۱۶۷). «آنچه مردم به‌عنوان توجیه می‌پذیرند - از طریق چگونه اندیشیدن و زیستن آن‌ها نشان داده می‌شود» (ویتگنشتاین ۱۳۸۰، بند ۳۲۵). بنابراین، صورت زندگی را باید فقط زیست. وقتی ما درون یک صورت زندگی هستیم، قادریم بازی‌های زبانی مربوط بدان را انجام دهیم.

در ادامه برای تکمیل نهایی بحث، به نقش بنیادین مفهوم صورت زندگی در امر مهم فهم ایده‌ها اشاره می‌کنیم.

فهم ایده‌ها: جریان‌های غالب فلسفه سنتی (سوپرکتیویسم و ابژکتیویسم) در تحلیل ایده‌ها، زمینه اجتماعی تاریخی آن‌ها را نادیده می‌انگارند و آن‌ها را خارج از زمان، تاریخ، زندگی و جدا از نقش عملی‌شان ملاحظه می‌کنند. تحلیلی که از منظر افراد زیادی از جمله ویتگنشتاین به‌شدت مورد انتقاد قرار گرفته است. از دید او ایده‌ها صرفاً محصول ویژگی‌های ذهن متشخص فردی نیستند بلکه محصول

دو فصل نامه علمی - تخصصی پرتو خرد/ سال دوازدهم، شماره ۲۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۰—۱۲۸

کنشگرانی اند که زیست اجتماعی دارند؛ و لذا نیازمند در نظر گرفتن زمینه اجتماعی ای است که در آن پدیدار می شوند.

این تأکید در تلقی ویتگنشتاین از زبان - چنان که گذشت - از همه جا آشکارتر است. تأکید عمومی او بر این است که زبان یعنی مفاهیم عادی می باید به مثابه جزء مکمل زندگی درک شود؛ یعنی بر حسب نقشی که در فعالیت های انسانی ایفا می کند. از نظر او، «زبانی را تصور کردن به معنای تصور کردن صورتی از زندگی است». از این رو، فهم معنای زبان نیازمند تحلیلی از صورت زندگی است و توجه نکردن به کاربرد عملی زبان تولید خرواری از پرسش های نهایتاً بی معنا یا به تعبیر ویتگنشتاین «مهمات فیلسوفان» خواهد بود. ویتگنشتاین، فلسفه سنتی را به دلیل این که ایده ها را از زمینه عملی شان جدا کرده، بر خطا می داند و پس از آن ادعا می کند که مسائل لاینحل و نهایتاً مهمل یا بی معنی فلسفه وقتی پدیدار می شود که «زبان به تعطیلات می رود» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰، بند ۳۸). یعنی وقتی که کاربردهای زبان شناختی از بازی های زبانی ای که به آن ها وابسته اند جدا می شوند. (ویتگنشتاین ۱۳۸۰، بند ۱۹). برای فهم یک مفهوم باید نقشی را بفهمیم که آن مفهوم در سراسر نظام اعمال اجتماعی ایفا می کند؛ زیرا «سخن گفتن از زبان جزئی از فعالیت یا جزئی از شکل زندگی است. (ویتگنشتاین ۱۳۸۰، بند ۲۳).

مارکس اظهار نظر معروفی دارد: «این آگاهی انسان ها نیست که هستی آن ها را تعیین می کند، بلکه برعکس، هستی اجتماعی آنان است که آگاهی آنان را تعیین می کند» (مارکس، به نقل از تامپسون ۱۳۹۲، ۳۲۹). ویتگنشتاین حین اظهار نظر در حل مثال فلسفی، دریافت مشابهی را از روابط نزدیک میان اشکال زندگی و شیوه های اندیشه نشان می دهد:

«بیماری یک عصر با اصلاح شیوه زندگی آدمیان درمان می شود و راه چاره بیماری مسائل فلسفی تنها از طریق شیوه تغییر یافته اندیشه و زندگی ممکن است،

نه از طریق دارویی که فردی اختراع کند» (ویتگنشتاین، به نقل از روبنشتاین ۱۳۸۶، ۲۲۱). فهم ایده مستلزم تحلیلی از زمینه اجتماعی‌ای است که ایده‌ها در آن حضور دارند؛ زیرا ایده‌ها در بافت کردار اجتماعی درهم بافته می‌شوند؛ لذا برای این هدف باید نوعی از مطالعات اجتماعی جایگزین فلسفه سنتی شود.

خاتمه

ویتگنشتاین متأخر موضع خود در رساله را که در آن از طریق ایضاح منطقی زبان، شالوده‌های استعلایی زبان را به‌سان شرایط امکان معنا طرح می‌کرد، کاملاً واژگون می‌سازد و رویکرد منطقی و انتزاعی رساله را که بر بنیاد تأسیس نظریه‌ها و مدل‌سازی‌های نظری عمل می‌کرد با رویکرد مطالعه زبان در کاربرد روزمره و محیط طبیعی آن جایگزین می‌نماید. رویکرد متأخر، با رد تصویر آرمانی از زبان و برداشتن عینک و بذل توجه به کارکردهای عملی خاص زبان در بافت‌های گوناگون زندگی روزمره، به‌تدریج آشکار می‌سازد که هیچ‌چیزی خارج از امر روزمره وجود ندارد. تغییر جهت از تصویر به کاربرد همانا زبان فردی و شخصی رساله را به یک فعالیت همگانی در پژوهش‌ها بدل می‌سازد که در زیست اجتماعی و مشارکت فعال ما در بازی‌های زبانی و قواعد یک جامعه زبانی ریشه دارد. در این زمینه است که مفهوم صورت زندگی در منظومه مفاهیم ویتگنشتاین در نقش بنیادین خود ظهور می‌کند و ارتباط میان سخن گفتن با زبان و فعالیت‌های غیرزبانی را مشخص می‌سازد. صوت زندگی ما را وامی‌دارد تا به زبان در جای طبیعی‌اش بیندیشیم، یعنی آنجا که در زندگی کسانی که به آن تکلم می‌کنند. از این نظرگاه، صورت زندگی امر داده‌شده و پرسش ناپذیر، منبع آشکارگی‌ها و بنیان توافق و مبنای قاعده‌مندی است که معناداری و صدق از آن نشئت می‌گیرند. با رسیدن به صورت زندگی، سلسله پرسش‌های مربوط به توضیح و یا توجیه مفاهیمی که در فکر و زبان

دو فصل نامه علمی - تخصصی پرتو خرد/ سال دوازدهم، شماره ۲۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۰ - ۱۳۰

ما وجود دارد، به زودی قطع می شود. چون صورت زندگی در بنیاد آن ها قرار دارد و مبنای توجیه شان را فراهم می آورد؛ یعنی در تحلیل نهایی وقتی به صور حیات می رسیم همانا به جایی رسیده ایم که به تعبیر ویتگنشتاین «کفگیر به ته دیگ خورده است» و دیگر نمی توان برای آن دلیل و برهان آورد.

منابع

۱. تامپسون، کنت، ۱۳۹۲، نقل قول های کلیدی در جامعه شناسی، ترجمه نیره توکلی، تهران، ثالث.
۲. چامسکی، نوم، ۱۳۸۰، دانش زبان: ماهیت، منشأ و کاربرد آن، ترجمه علی درزی، تهران، نشر نی.
۳. روبنشتاین، دیوید، ۱۳۸۶، مارکس و ویتگنشتاین، ترجمه شهناز مسمی پرست، تهران، نشر نی.
۴. کانفیلد، جان وی، ۱۳۹۲، «فلسفه متأخر ویتگنشتاین»، در تاریخ فلسفه غرب راتلج، ج ۱۰، ترجمه یاسر خوشنویس، تهران، حکمت.
۵. گیریلینگ، ای. سی، ۱۳۸۸، ویتگنشتاین، ترجمه ابوالفضل حقیری، تهران، بصیرت.
۶. مک گین، ماری، ۱۳۸۹، راهنمای بر پژوهش های فلسفی ویتگنشتاین، ترجمه ایرج قانونی، تهران، علم.
۷. مگی، بریان، ۱۳۷۲، فلاسفه بزرگ، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران، خوارزمی.
۸. ملکوم، نورمن، ۱۳۸۳ دیدگاه دینی ویتگنشتاین، ترجمه علی زاهد، تهران، گام نو.

۹. ویتگنشتاین، لودویگ، ۱۳۷۱، رساله منطقی- فلسفی، ترجمه میر شمس‌الدین ادیب سلطانی، تهران، امیرکبیر.
۱۰. ویتگنشتاین، لودویگ، ۱۳۷۸، درباره رنگ‌ها، ترجمه لیلی گلستان، تهران، مرکز.
۱۱. ویتگنشتاین، لودویگ، ۱۳۸۰، پژوهش‌های فلسفی، ترجمه فریدون فاطمی، تهران، مرکز.
۱۲. ویتگنشتاین، لودویگ، ۱۳۸۵، یادداشت‌ها، ۱۹۱۴-۱۹۶۱، ترجمه موسی دیباج و مریم حیات شاهی، تهران، سعادت.
۱۳. ویتگنشتاین، لودویگ، ۱۳۸۷، درباره یقین، ترجمه مالک حسینی، تهران، هرمس.
۱۴. ویتگنشتاین، لودویگ، ۱۳۸۸، در باره اخلاق و دین، ترجمه و تدوین، مالک حسینی و بابک عباسی، تهران، هرمس.

15. Garver, Newton. 1990, " Form of life in Wittgensteins Later work".*Dialectica*, Vol. 44. NO 1-2.
16. Hunter, J. F M, 1968,"Form of life i Wittgenstein`s PhilosophicalInvestigations".*American Philosophicalquarterly*: Vol.5, 43- 233.
17. Winch, p. 1958, the Idea of a Social Science and its Relation to Philosophy.london: Routledge,
18. Wittgenstein, Ludwig, 1966, Lectures and Conversations; ed. C. Barrett; Berkeley: University of California Press.
19. Wittgenstein, Ludwig. 1958, *Philosophical investigations*. Oxford: Basil Blackwil